الله اولین و آخرینِ انسان ها را در یک میدان جمع می کند؛ به گونه ای که صدا به همه ی آنها می رسد و چشم، همه ی آنها را می بیند و خورشید نزدیک می شود، مردم به اندازه ای ناراحت و غمگین می شوند که تاب و تحمل خود را از دست می دهند

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می گوید: همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مهمانی بودیم که شانه گوسفندی را آوردند و ایشان که شانه گوسفند را دوست داشت، به آن دندان زده و فرمودند: «من سرور و آقای مردم در روز قیامت هستم؛ آیا علتش را می دانید؟ الله اولین و آخرینِ انسان ها را در یک میدان جمع می کند؛ به گونه ای که صدا به همه ی آنها می رسد و چشم، همه ی آنها را می بیند و خورشید نزدیک می شود، مردم به اندازه ای ناراحت و غمگین می شوند که تاب و تحمل خود را از دست می دهند، و می گویند: آیا نمی بینید که به چه مشقتی گرفتار شده اید؟ آیا کسی را نمی یابید که نزد پروردگارتان برای شما شفاعت کند؟ آنگاه برخی از آنها به برخی دیگر می گویند: نزد پدرتان آدم(علیه السلام) بروید، پس نزد آدم(علیه السلام) می روند و به او می گویند: ای آدم(علیه السلام)! تو ابوالبشر هستی، الله تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به ملائکه دستور داد که تو را سجده کنند و آنها نیز برای تو سجده کردند؛ آیا برای ما نزد پروردگارت شفاعت نمی کنی؟ آیا نمی بینی که چه حال و روزی داریم و به چه مشقتی گرفتار شده ایم؟ آدم (علیه السلام) می گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده است و پس از این هم هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، او مرا از خوردن میوه ی ممنوعه بازداشت؛ اما من نافرمانی کردم - و از آن خوردم؛ لذا - من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، نزد کسی دیگر بروید، نزد نوح(علیه السلام) بروید، پس آنها نزد نوح (علیه السلام) می روند و می گویند: ای نوح(علیه السلام)! تو نخستین پیامبرِ مرسَل به سوی ساکنان زمین هستی و الله تو را بنده ی سپاس گزار نامیده است، می بینی که چه حالی داریم؟ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن، نوح (علیه السلام) می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، من این دعا را در سابقه ی خود دارم که برای نابودی قوم خویش دعا کردم و اینک به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، نزد کسی دیگر بروید، نزد ابراهیم (علیه السلام) بروید، پس آنها نزد ابراهیم (علیه السلام) می روند و می گویند: ای ابراهیم! تو پیامبرِ الله و دوستِ برگزیده اش در میان اهل زمین هستی و اینک می بینی که چه حال و روزی داریم؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن، ابراهیم می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، من سه دروغ گفته ام و اینک به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد کسی دیگر بروید، نزد موسی(علیه السلام) بروید، پس آنها نزد موسی (علیه السلام) می روند و می گویند: ای موسی! تو فرستاده ی الله هستی، الله تو را با رسالت و کلا مِ خود - یعنی با هم صحبتیِ خویش - بر سایر مردم برتری داده است، می بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی کنی؟ موسی (علیه السلام) می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این، هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، من انسانی را کشتم که دستورش را نداشتم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، نزد کسی دیگر بروید، نزد عیسی (علیه السلام) بروید، پس آنها نزد عیسی (علیه السلام) می روند و می گویند: ای عیسی (علیه السلام)! تو فرستاده ی الله و کلمه ی اویی که به مریم القا کرد و نیز روحی از سوی الله هستی - که جبرئیل - علیه السلام - در مریم دمید-؛ و در کودکی، آنگاه که در گهواره بودی، با مردم سخن گفتی، می بینی که چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت برای ما شفاعت نمی کنی؟ عیسی(علیه السلام) می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز

چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، عیسی (علیه السلام) اگرچه گناهی ذکر نمی کند، اما می گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، نزد کسی دیگر بروید، نزد محمد صلی الله علیه وسلم بروید، پس مردم نزد من می آیند و می گویند: ای محمد! تو فرستاده ی الله و خاتم پیامبران هستی، و الله گناهان اول و آخرت را بخشیده است؛ نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن، آیا نمی بینی که چه حال و روزی داریم؟ آنگاه من به راه می افتم و زیر عرش می روم و برای پروردگارم به سجده می افتم، سپس الله دروازه های حمد و ثنایش را به روی من می گشاید؛ به گونه ای که پیش تر برای هیچکس نگشوده است، آنگاه به من گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن و درخواست خود را مسألت نما که به تو داده می شود و شفاعت کن که پذیرفته می گردد، پس من سرم را بلند می کنم و می گویم: پروردگارا! امتم، پروردگارا! امتم، پروردگارا! امتم، آنگاه به من گفته می شود: ای محمد! آن دسته از امتت را که حساب و کتابی ندارند، از دروازه ی راست درهای بهشت، به درون بهشت ببر، همچنین آنها در سایر دروازه های بهشت با سایر مردم شریکند - و می توانند از سایر دروازه ها نیز وارد بهشت شوند-»، سپس افزودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، فاصله ی هر دو پله از پله های درهای بهشتی، به اندازه ی فاصله ی میان "مکه" و "هَجَر" یا به اندازه ی فاصله ی میان "مکه" و "بُصری" است».

[صحیح] [متفق علیه]

رسول الله صلی الله علیه وسلم همراه بعضی از صحابه در مهمانی ای بود، که دست گوسفندی را برای ایشان آوردند، ایشان شانه گوسفند را دوست داشت و ایشان به آن با گوش از دندانهای خود گازی زد؛ سپس برای اصحاب بیان نموده و فرمودند: من سرور و آقای فرزندان آدم در روز قیامت هستم؛ برای سخن گفتن در مورد نعمت الله متعال. آیا علتش را می دانید؟ فرمود: انسان ها روز قیامت در یک میدان جمع می شوند؛ انسان ها در یک زمین جمع می شوند و زمین در آن روز صاف و پهن گشته می باشد، به گونه ای که صدا به همه ی آنها می رسد و چشم، همه ی آنها را می بیند؛ یعنی اگر کسی صحبت کند، همه می شنوند و نیز همه همدیگر را می بینند، زیرا هیچکس از دیگری پنهان نیست و همه در یک زمین قرار دارند. در آن روز خورشید به بندگان نزدیک شده و تنها یک میل با آنها فاصله خواهد داشت، و آنقدر غم و بلا می بینند که توان و تحمل آن را ندارند، و برای رهایی از این وضعیت درخواست شفاعت می کنند. الله عزوجل به آنها الهام می کند که نزد آدم ابوالبشر بروند، آنها نزد آدم علیه السلام رفته و فضایل او را بیان می کنند، تا شاید نزد الله برای آنها شفاعت نماید، به او می گویند: ای آدم! تو ابوالبشر هستی. الله تو را با دست خویش خلق کرد؛ و ملائکه به تو سجده کردند؛ و اسامی همه چیز را به تو آموخت؛ و از روحی که خلق نمود در تو دمید، اما آدم علیه السلام عذر خود را پیش کرده و می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده است و پس از این هم هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، سپس اشتباه خود را ذکر می کند؛ اینکه الله متعال او را از خوردن میوه ی ممنوعه بازداشت؛ اما او از آن خورد؛ و می گوید: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. یعنی امیدوارم شفاعت شوم و خودم را نجات دهم، نزد نوح بروید. پس آنها نزد نوح علیه السلام می روند، زیرا در سختی و تنگنا قرار دارند. نزدش رفته و نعمت های الله را بر او می شمارند، از جمله اینکه نخستین پیامبرِ مرسَل به سوی ساکنان زمین هست و اینکه الله او را بنده ی سپاس گزار نامیده است، اما او معذرت می خواهد و می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، سپس دعایی را که برای نابودی قومش کرده بود، وی گناهش را ذکر می کند؛ آنگاه نوح می گوید: اینک به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، و امیدوارم شفاعت شوم و خودم را نجات دهم، و آنها را به ابراهیم علیه السلام ارجاع می دهد. مردم نزد ابراهیم آمده و می گویند: تو پیامبرِ الله و دوستِ برگزیده اش در میان اهل زمین هستی؛ برای ما نزد الله شفاعت کن، آیا نمی بینید که ما در چه وضعیتی هستیم؟! اما او عذر خواسته و بیان می دارد که: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، و من سه دروغ گفته ام که عبارتند از: اول اینکه فرمود: "من بیمارم" دوم: آنجا که فرمود: "بت بزرگ این کار را با بت ها کرده است"، سوم: آنجا که نزد پادشاه کافر، زنش را خواهرش معرفی نمود و اینگونه می خواست از شر پادشاه رها شود. اینها در ظاهر دروغ بودند، اما در حقیقت و به مناسبت تاویل و تفسیر واقعا دروغ محسوب نمی شوند و ابراهیم علیه السلام از شدت تقوا و حیای خویش از الله متعال چنین می گوید و عذر می آورد، چون کسی که الله را درست بشناسد و به او نزدیک باشد از او بیشتر می ترسد، و می گوید: اینک به حال خود گرفتارم، و امیدوارم شفاعت شوم و خودم را نجات دهم، نزد کسی دیگر بروید، نزد موسی علیه السلام بروید. بنابر این نزد موسی علیه السلام می روند و صفاتش را بیان می کنند، اینکه الله متعال با او سخن گفت و او

را برای همکلامی و رسالت خویش برگزید، برای ما نزد الله شفاعت کن، آیا نمی بینید که ما در چه وضعیتی هستیم؟! پس می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، اما او عذر خواسته و بیان می دارد که: مردی را به قتل رسانده ام که اجازه کشتنش را نداشتم، و امیدوارم شفاعت شوم و خودم را نجات دهم، نزد کسی دیگر بروید، نزد عیسی علیه السلام پسر مریم بروید. پس آنها نزد عیسی علیه السلام می روند و نعمت ها و منت الله متعال بر او را ذکر می کنند و بیان می دارند که تو کلمه ی اوهستی که به مریم القا کرد و نیز روحی از سوی الله هستی که جبرئیل علیه السلام در مریم دمید؛ و همراه مردم در گهواره کودک بودی سخن گفتی، برای ما نزد الله شفاعت کن، آیا نمی بینید که ما در چه وضعیتی هستیم؟! پس می گوید: امروز پروردگارم چنان خشمگین است که پیش از این هرگز چنین خشمگین نشده و پس از این هم، هرگز چنین خشمگین نخواهد شد، وی گناهی را ذکر نمی کند، و امیدوارم شفاعت شوم و خودم را نجات دهم، نزد کسی دیگر بروید، نزد محمد صلی الله علیه وسلم بروید. آنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم می روند و می گویند: ای محمد، تو رسول الله و خاتم پیامبران هستی، و الله گناهان پیشین و بعدی تو را بخشیده است، نزد پروردگارت برای ما شفاعت کن، آیا نمی بینی در چه وضعیتی هستیم؟! ایشان درخواست آنها را قبول می کند و زیر عرش به سجده می افتد، سپس الله دروازه های حمد و ثنایش را به روی ایشان می گشاید؛ به گونه ای که پیش تر برای هیچکس نگشوده است، آنگاه به ایشان گفته می شود: ای محمد! سرت را بلند کن و درخواست خود را مسألت نما که به تو داده می شود و شفاعت کن که پذیرفته می گردد. پس سر خود را بلند می کنم و می گویم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. آنگاه الله شفاعت ایشان را می پذیرد. و به ایشان گفته می شود: امتت را که بر آنان حسابی نیست از دروازه ی راست درهای بهشت، به درون بهشت ببر، همچنین آنها در سایر دروازه های بهشت با سایر مردم شریکند. سپس فرمودند: سوگند به ذاتی که جان من در دست اوست، مسافه که در میان دو طرف دروازه بهشت است، مانند مسافه بین مکه و صنعای یمن است، یا مسافه میان مکه و بصره در شام است، که آن شهر حوران است.

http://www.sunnah.global/hadeeth/prs/show/8345